



ن وَالْقَلَمُ وَمَا يَسْطُرُونَ

قدرت سخن



مؤلف: سید قطب

مترجم: عایشہ محمد

سید قطب



مرکز نشر افکار و اندیشه های سید قطب و محمد قطب

www.ghotb.net

Email: ghotb.net@gmail.com

پروردگارا شکر و سپاس، تنها تو را سزاست و سپاس و ستایش، تنها تو را شایسته است. آفریدگارا! چه مبارک و فرخنده است این نور مقدسی که برافروختی، چه زیباست این نور آسمانی که فروزان ساختی...

شرف و عزت خدای راست و رسول و فرستاده او و ایمان آوردگان او را...

برخی لحظات پس از اندیشه‌ی طولانی در مورد نیروهای ارزنده‌ای که امت ما در مبارزات طولانی خود آنها را از دست داد و اندیشیدن بر فقدان عزیزان از دست رفته .. یأس شدیدی بر وجود من غلبه می‌کند و درد در تمام زوایای وجودم می‌پیچد و فریادی سخت از نهادم بر می‌آید و در این حال از خود می‌پرسم که چه فایده‌ای از این نوشتن می‌برم؟ آخر این همه قلم زدن چه فایده‌ای دارد؟ از سیاه کردن این صفحات چه نتیجه‌ای عاید می‌شود؟ آیا به جای همه‌ی اینها بهتر نیست که یک هفت تیر و چند فشنگ تحصیل کنم و با این وسیله، با این رؤسای یاغی و گردنکش تصفیه حساب کنم؟!

آخر در کنج کتابخانه نشستن چه فایده‌ای دارد و چه ارزشی دارد که این گوشه بنشینم و تمام خشم خود را بر سر کلمات خالی کنم، بهتر آن نیست که حرکت کنم؟!

در این لحظات دردهایی احساس می‌کنم که زشت‌تر از آن وجود ندارد، زیرا در این حال ظلمت و یأس وجودم را آکنده می‌سازد و وجود خویش را در برابر وجدانم شرمسار و سرافکننده می‌یابم. شرمسار از این بابت که کاری نکرده‌ام که واجد ارزشی باشد.

اما اگر این لحظات طولانی شود، واجد نیکوترین بهره‌هاست چون بالاخره مرا به نیرو و قدرت سخن متوجه می‌سازد و آرزو و امیدم را در نیروی کلمات متمرکز می‌سازد، چون بالاخره این اندیشه مرا و می‌دارد تا برخی از آنچه را که نوشته‌ام بخوانم و یا نامه‌هایی را که برای من رسیده است مطالعه کنم که این کار در این موقعیت اعتماد را به من بر می‌گرداند.

احساس می‌کنم نامه‌های مبارزان آزاده، یادگاری جاوید و از میان نرفتنی و فراموش ناشدنی است. مطمئن می‌شوم که این نامه‌ها هرگز بیهوده نخواهد شد، زیرا همین نوشته‌ها هستند که خفتگان را بیدار می‌کنند و بی‌حرکت‌ها را به حرکت و می‌دارند و دسته‌های پراکنده‌ی ملت را بهم می‌پیوندند و آنها را به سوی جهت معینی هدایت می‌کنند. جهتی که ولو دارای ابعادی متبلور نباشد و یا چندان روشن نباشد، اما به هر حال چیزی است که جز زیر تأثیر این قلم‌ها نخواهد بود؛ قلمی که نامه‌های آغشته به خون عزیزان پاکباز را چون پرچم سرخی برافراشته است و چون مشعل فروزانی فرا روی بشر قرار داده است.

راز نیروی کلام در چیست؟

رازی که در درخشش لغات و کلمات نیست، در موسیقی عبارات نیست، پس بی‌شک در نیروی ایمان خفته است و یا در مدلول لغات و کلمات ماوراء مدلول آن جایگزین است و این واقعیتی قطعی است که لغات و کلمات مکتوب، به حرکت زنده بدل شود و معنی و مفهوم به صورت واقعیتی ملموس و متحرک درآید.

بنابراین راز نیروی کلمات در چیزی دیگر است، در نیرویی برآمده از وجدان ملتهاست، در آگاهی و اندیشه‌ی انسانهاست، در فریادها و ضجه‌های انسانهاست و در خون رزمندگان آزاده.

که اگر جز این باشد درخت سخن در نهاد انسان‌ها رشد نمی‌کند و آنها را به حرکت در نمی‌آورد و مردم را دور هم گرد نمی‌آورد و به جلو نمی‌راند، بلکه سخنی بر می‌انگیزد که از قطرات خون شکل گیرد و از پاره‌های قلب انسان زنده برون ریخته شده باشد و لاجرم هر سخنی که بدین گونه از دل برخیزد زندگی آغاز و هستی‌ها سازد.

اما سخنانی که از زبان تولد یابد و بر زبانها انداخته شود و بدین سرچشمه‌ی زنده‌ی الهی ارتباط نیابد، در حقیقت تولد او خود مرگ است و بشریت را حتی یک قدم نیز به جلو نراند و حتی یک نفر نیز از آن ننوشد زیرا که این فرزندی، مرده تولد یافته است و مردم، مردگان را شیر نخوراند.

صاحبان قلم می‌توانند چیزهای بسیار بسازند اما به یک شرط و آن شرط این است که خود بمیرند و آنگاه در افکار خویش تولد یابند و اندیشه‌شان از گوشت و پوست و خونشان تغذیه کند، سخنی نگویند مگر اینکه معتقد باشند، باور نکنند جز اینکه بدانند که حق است و راستین است و خلاصه خونشان را چون فدیهای تقدیم کلام‌شان سازند، زیرا افکار ما و سخنان ما چون اندامی ثابت می‌ماند تا وقتی که ما را به راه خود کشد و یا با خون تغذیه خواهد کرد تا آشکار و زنده شود و در میان زندگان زیست کند.

به کسانی که در کتابخانه‌هایشان می‌نشینند و زخم دل خود می‌خراشند تا کلام زیبا بیافرینند و عبارات زیبا بپیرایند و انبوه جمعیت را چون سلسله اعصاب بهم پیوندند، این پند را می‌گویم که: «رنجها با تمام انبوه‌شان از وجودت خواهند گریخت اگر روانت بدرخشد و روشن گردد و دلها انوار تابناک را در خود گیرد و ایمان راستین در وجودت شعله‌ور گردد و آتش اندیشه با مایه‌ی ایمان در آمیزد.. در اینصورت است که در کلامت زندگی خواهی یافت و سبب زندگی تو در سخنان فقط همین خواهد بود و زندگی عبارات، جز از این راه ممکن نیست.

پس از آن چه خواهد شد؟

پس از آن، دیگر فرد توانا، از کار نخواهد ماند بلکه با حرص و آرزو خواهد کوشید تا وظیفه‌ی واجب خود را با سخن و کلام ادا کند و این بدان خاطر است که آینده‌گان را با ایمان به نیروی کلام بر حذر دارد و با نشانه‌های ملموس زندگی راه بنماید و در بسیاری موارد انسانها را مصداقی از این شعر بسازد و انسانهایی به مصداق این شعر پیوردد که:

شمشیر بهترین و راستین درخشش و روشنگری خود را از کتاب می‌گیرد و با نیروی کتاب برق و جلا می‌یابد. در مرز و حدودی که میان جدی و شوخی قرار دارد.

در بسیاری از اوقات بیهوده شمرده می‌شود که بر خیزیم و سخن گوئیم و کاری انجام ندهیم، زیرا در این حالت سخنانی که ادا می‌شود نیرو و توان از شنونده می‌گیرد بی‌آنکه نیرو و توان تازه‌ای بیافریند.

شمار بسیار اندکی از کتابها موجودند که می‌تواند لغات را مبدل به نیرو کنند، این کتابها می‌توانند لغات را در حد توان و نیروی خود دگرگونه کنند اما اساس آن است که مردم براساس آن عمل کنند و در عمل آن گفته‌ها را تحقق بخشند و آنچه در خور و اندازه‌ی اوست بجا آورند.

فرق اساسی میان عقاید و فلسفه‌ها این است که عقیده و آرمان کلامی زنده است که در زندگی و کیان انسان «عمل» می‌کند و انسان را برای تحقق آن به تلاش و می‌دارد حال آنکه فلسفه کلماتی مرده است مرکب از گوشت و خون که در حوزه‌ی ذهن زندگی می‌کند و در آنجا سرد و ساکن باقی می‌ماند.

ولی عقیده‌ای پیشرو و پیشتاز است که:

بشریت را به جلو راند و در زندگی رو به تعالی داشته باشد و درجه به درجه رو به کمال نهد و پستی‌ها و رذالت را سقوط ببخشد و گمراهی و سرگردانی را با نور روشنگر کمال به هلاکت و نابودی دچار سازد تا نجات و رهایی و حیات و زندگی ارزانی دارد و رشد و تعالی دهد و در رسالت خویش مطمئن و مورد اعتماد باشد. زیرا کلام رسالتی است که از اعماق وجدان می‌جوشد و در وجود شعله‌ور می‌گردد و در اندیشه می‌درخشد.

بشر ناگزیر از داشتن عقیده و آرمان است. نیروی کلام که ترجمان عقیده و آرمان است از چگونگی هستی او سرچشمه می‌گیرد. ایمان چیزی است که حیات توده‌ها از آن تغذیه می‌کند و زندگی از راه ایمان بر آنان بخشوده می‌شود.

«و من الله توفیق»